

متن عرفانی به مثابه خطابه (بررسی وجوه خطابی در ساختار متون عرفانی، با تأکید بر استعاره و تمثیل)

لیلا آقایانی چاوشی^۱

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء(سا)

روح‌الله آقایانی چاوشی

دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد تصوف و عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب

(از ص ۱۸۹ تا ۲۰۶)

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

متون عرفانی از مهم‌ترین متونی هستند که به منظور انتقال آموزه‌های معرفتی و اثرگذاری بر مخاطبانی که دغدغه آگاهی و تربیت باطنی دارند، تنظیم شده‌اند. از این رو به نظر می‌رسد در راستای تحقق این هدف، از شگردهای خاصی در بیان بهره گرفته شده‌است. با توجه به شیوه سخن در این دست آثار، می‌توان متون عرفانی را در شمار متون خطابی دانست. در این پژوهش، ضمن نگاه به مفهوم خطابه و سیر تاریخی آن، ابزارهایی چون تمثیل و استعاره - که در شیوه خطابی مورد استفاده قرار می‌گیرد - بررسی شده‌است. از این رهگذر، آرای عبدالقاهر جرجانی در باب صنایع بلاغی مذکور و نسبتی که با خطابه و ابزار خطابی دارد، مورد توجه قرار گرفته‌است. با توجه به این موضوع، متون عرفانی به مثابه متنی خطابی بررسی شده‌است؛ زیرا شیوه بحث و استدلال در این متون، شیوه‌ای خطابه‌ای و فارغ از استدلال‌های منطقی و ریاضی‌وار است و این متون روی در باورپذیر ساختن آموزه‌ها و لطایف عرفانی و اقناع مخاطب دارند و در این راه ابزارهایی چون تمثیل و استعاره را به کار می‌بندند. به همین دلیل، می‌توان متون عرفانی را از سنخ متون خطابی دانست.

واژه‌های کلیدی: خطابه، ارسطو، جرجانی، استعاره، تمثیل، متن عرفانی.

۱. مقدمه

برای فهم یک متن، لازم است نخست درک صحیحی از ماهیت آن داشته باشیم. داشتن این درک صحیح و شناخت ماهیت متن، به ما نشان می‌دهد که برای فهم آن، چه شیوه‌هایی را باید به کار گیریم و از چه راه‌هایی باید پرهیز کنیم؛ برای مثال، وقتی ما با یک مسئله ریاضی مواجه می‌شویم، نوع مواجهه ما با آن متفاوت از نوع مواجهه‌ای است که با یک شعر داریم. هر کدام از این دو، برای فهمیده شدن، راه‌هایی مخصوص به خود دارند. حال باید دید متون عرفانی چه ماهیتی دارند تا براساس آن شیوه‌های فهم صحیح این گونه متن‌ها آشکار شود.

در این پژوهش، قصد ما آن است که با بهره‌گیری از منابع و سنت‌هایی که در زمینه زبان‌شناسی و متن‌پژوهی وجود دارد، نشان دهیم که ماهیت متون عرفانی، ماهیتی خطابی است و هنگام مواجهه با این قبیل متون، باید آن‌ها را به مثابه نمونه‌هایی خطابی ارزیابی کرد و فهمید.

۲. مفهوم خطابه

۲-۱. سرآغاز تاریخی

در تعریفی کلی و ساده، می‌توان خطابه را هنر و دانشی دانست که به اقناع و اصول اقناع می‌پردازد (لانن، ۲۰۰۱: ۴۸۶). البته از آغاز تاکنون، این مفهوم دچار جرح و تعدیل‌های گوناگونی شده‌است. خطابه (*rhetoric*) واژه‌ای است که در زبان یونانی از مصدر *ειπειν* (*eierein*) - به معنی خبر دادن و گفتن - گرفته شده‌است (وایشه، ۱۳۸۹: ۲۵۹). سابقه استفاده از این واژه به زمانی بازمی‌گردد که در یونان باستان حدود قرن پنجم پیش از میلاد، در سرزمین سیراکوز (*Syracuse*)، حکومت تراسیبولوس (*Thrasybulus*) سرنگون شد و حکومت دمکراسی شکل گرفت. در این میان، مردم برای به دست آوردن دارایی‌های خود ناگزیر بودند در دادگاه‌ها اقامه دعوی کنند و به دفاع از خود برخیزند تا بتوانند اموال از دست‌رفته خود را بازیابند. کوراکس (*Corax*) و شاگردش، تیسسیاس (*Tisias*)، با ابداع فن خطابه، سعی در برآوردن نیاز مردم کردند. کوراکس و تیسسیاس را از بنیان‌گذاران خطابه خوانده‌اند (ورثینگتون، ۲۰۱۰: ۳۰). چنانکه خطابه، فن سخن متقاعدکننده بود که آنان به مردم آموزش می‌دادند تا بتوانند دادگاه را در اعاده دارایی خود متقاعد سازند.

۲-۲. خطابه؛ شیوه سופسطاییان

توجه به سخنوری و اقناع مخاطبان از این راه، چنان فراگیر شد که عده‌ای در نیمه دوم قرن پنجم پیش از میلاد، رسماً به تعلیم این فن پرداختند و شاگردانی تربیت کردند که توانایی غلبه بر حریف را در بحث‌های شفاهی داشته باشند. این آموزگاران که سופسطایی خوانده شدند، در آموزه‌های خود جانب حقیقت را فرو گذاشتند و فقط به مهارت در اقناع حریف و فنون آن نظر داشتند (بریه، ۱۳۷۴: ۱۰۲). سופسطاییان توجهی افراطی به فنون سخنوری و چگونگی برانگیختن حس تحسین مخاطبان داشتند. این رویکرد سופسطاییان که فقط در پی اثبات باور خود و القای آن به دیگران بودند، باعث شد حقیقت نزد آنان رنگ بیازد و به نسبی‌گرایی روی آورند؛ چراکه این افراد قادر بودند دو جنبه مخالف از هر امری را به اثبات رسانند و خطابه برای آنان، فنی بود که هم برای اثبات باور راست و هم باور ناراست به کار گرفته می‌شد (کرفرد، ۱۹۹۹: ۸۰). بدین ترتیب، آنان که به پاسداشت حقیقت در امور باور داشتند و بحث‌ها و استدلال‌ها را راهی برای آشکار ساختن چهره حقیقت می‌دانستند، با سופسطاییان مخالفت و مبارزه کردند و موضع خود را از ایشان جدا ساختند. فیلسوفانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو را می‌توان طلایه‌داران این جریان دانست.

۳-۲. خطابه از منظر افلاطون

نخستین بار، در آثار افلاطون از اصطلاح «فن خطابه» (*rhetorike/ technē rhetorike*) استفاده شده است و پیش از وی حتی آنان که این فن را به کار می‌بستند، این تعبیر را برای حرفه خویش به کار نبرده بودند (واکر، ۲۰۰۰: ۲۶). افلاطون در محاوره گرگیاس، ضمن گفت‌وگوهایی که میان سقراط و گرگیاس و پولوس مطرح می‌کند، دیدگاه منفی خود را به آنچه خطیبان می‌گویند، آشکار ساخته است. مهم‌ترین انتقاد او از خطابه، نبود دغدغه حقیقت در خطیبان و بی‌پروایی آنان از حریم حق و حقیقت است. این نکته را می‌توان در خلال پاسخ‌های سقراط به گرگیاس دید (افلاطون، ۱۳۴۹: ۲۹۷). او خطیب را فردی می‌دانست که از به‌کار بستن مهارت سخنوری خود در راستای اثبات آنچه حقیقت نیست، باکی ندارد و صرفاً درصدد اقناع مخاطب است. جایگاه دیگری که افلاطون درباره خطابه سخن می‌گوید، مکالمه فایدروس است. افلاطون در آنجا نیز موضع سست خطیبان را در برابر حقیقت آشکار می‌سازد؛ البته این بار به کلی خطابه را انکار نکرده، بلکه آن را در

صورت داشتن دو ویژگی، معتبر شمرده است؛ دیدن جزئیات کثیر و پراکنده در یک صورت واحد، و دیدن جزئیات در یک امر واحد (افلاطون، ۱۳۴۹: ۲۴۷). به عقیده افلاطون، اگر خطابه این ویژگی‌ها را داشته باشد، با دیالکتیک که شیوه مورد پسند و توجه اوست، تفاوتی نخواهد داشت.

۴-۲. خطابه از دیدگاه ارسطو

جایگاه و ارزشی که ارسطو برای خطابه در نظر گرفته است، با دیدگاه افلاطون در این باره تفاوت دارد. ارسطو ضمن آنکه خطابه را با دیالکتیک هم‌مرتب دانسته است، آن را ابزاری خواننده که برای عامه - آنان که قدرت فهم برهان‌های پیچیده را ندارند - قابل درک است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۳۵۴). به عقیده او، درخصوص «بعضی از مستمعان، حتی اگر ما صحیح‌ترین اطلاعات را در دست داشته باشیم، قادر به اقناع ایشان نخواهیم بود، چون احتجاجی که براساس اطلاعات انجام پذیرد، مستلزم آموزش است و بعضی از مردم را نمی‌توان آموزش داد» (همان: ۱۳۵۵). ارسطو فقط وجه اقناعی خطابه را مورد توجه قرار داده نداد، بلکه به شیوه‌ها و امکاناتی که این فن در موقعیت‌های خاص در اختیار می‌گذارد، نظر داشت: «نقش آن [خطابه] فقط توفیق یافتن در اقناع شنوندگان نیست، بلکه کشف روش‌هایی است که توسط آن‌ها بتوان تا آنجا که شرایط هر مطلب مشخصی امکان می‌دهد، به چنین توفیقی نائل گردید» (همان: ۱۳۵۵). ارسطو هنر سخنوری را امکانی مانند دیگر توانایی‌ها می‌داند مثل قدرت و ثروت - البته به استثنای فضیلت - که هم می‌توان به درستی آن را به کار بست و هم با استفاده نادرست از آن‌ها، زمینه‌ساز زیان‌های بسیار شد.

ارسطو کوشید خطابه را از انزوایی که به واسطه دیدگاه افلاطون برای آن ایجاد شده بود، خارج سازد و به نوعی آن را احیا کند، اما هیچ‌گاه جایگاهی را که برای استدلال برهانی - در مواجهه با حقیقت و یقین - قائل بود، برای خطابه در نظر نگرفت.

از آنجا که ارسطو در تقریری که از خطابه دارد، مرزی میان خطابه و شعر قائل شده است، توجه به تمایز میان این دو مفهوم در پیگیری بحث، روشن‌گر خواهد بود. مهم‌ترین کارکرد خطابه، اقناع است؛ از این رو در این رویکرد بحث‌هایی که مطرح می‌شود، در راستای اقناع است. ارسطو اقناع را اصلی‌ترین عنصر فن خطابه خوانده و مباحث دیگر را جزئیاتی دانسته که به این امر اصلی مربوط است (همان: ۱۳۵۴). ارسطو

(۱۳۸۸: ۱۴۷۷ a) در بحث پوئتیک خود، عنصر اصلی همه هنرها - و از جمله هنر شعر - را محاکات (*mimesis*) دانسته است، که البته در هر هنری تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاص خود را دارد. محاکاتی که ارسطو در این زمینه مطرح کرده، مفهوم خاصی دارد که با آنچه افلاطون، تقلیدی دسته سوم از واقعیت دانسته است، تفاوت بنیادین دارد. آنچه ارسطو در تعبیر خود از محاکات منظور داشته، همه محرکاتی است که از حواس درمی‌یابد (کلارک، ۱۹۲۲: ۱۲)؛ اینجاست که خیال وارد عرصه شعر می‌شود.

نکته دیگری که ارسطو مطرح کرده، این است که آنچه شعر را انسجام می‌بخشد، عنصر فعل دراماتیک است، درحالی‌که در خطابه لازم است ملاحظه دیگری را منظور داشت و آن چیش پاره‌های گوناگون بحث است با ملاحظه موضوع و مخاطب و آنچه در این زمینه کارآمد است؛ بدین معنی که عنصر انسجام‌بخش خطابه، سیر منطقی آن است. علاوه بر این، براساس طبقه‌بندی‌ای که ارسطو از صناعات خمس به دست داده، از منظر منطقی، این دو، هر یک صنعتی جداگانه با ویژگی خاص خود هستند. ماده اصلی شعر «تخیل» است و وزن و قافیه از اجزای شعر به شمار می‌روند. شعر را «کلام خیالی مرکب از الفاظ و کلمات موزون و مساوی و مقفی» خوانده‌اند (مظفر، ۱۴۰۴: ۴۵۴)، اما خطابه صنعتی علمی است که با آن می‌توان دیگران را به قبول امری که منظور است، تا حد امکان اقناع کرد (همان: ۴۱۵). بدین ترتیب، اصل محوری خطابه، اقناع و اصل محوری شعر، تخیل است.^۱

۵-۲. سیسرون و خطابه

سیسرون (*Marcus Tullius Cicero*) (م ۴۳ ق.م)، فیلسوف و خطیب و نظریه‌پرداز رومی، از کسانی بود که پس از ارسطو نقش مهمی در اعتلای جایگاه خطابه داشت. در رویکرد سیسرون به خطابه، ارتباط وثیقی میان سخنوری و خردمندی برقرار شده است. این تلاش او در راستای تحکیم جایگاه خطابه صورت گرفت که همواره به سبب نداشتن پیوند با خرد، تخطئه می‌شد. سیسرون (۲۰۰۶: ۲) خردمندی بدون هنر سخنوری (*eloquence*) را کم‌فایده و سخنوری نابخردانه را بی‌فایده خوانده است. سیسرون (همان: ۵) اعتقاد داشت

۱. بیان ویژگی‌های خاص این دو صنعت به تفصیل؛ بحث منطقی دقیقی است که در مجال این نوشتار نمی‌گنجد و آنچه بیان شد، فقط اشاره‌ای به اصلی‌ترین ویژگی این دو صنعت است.

چنانچه کسی که از حکمت و خرد برخوردار است، نتواند با بیان فصیح و با هنر سخنوری آن را به دیگران منتقل سازد، در انتقال حکمت خویش به دیگران و ارتقای آگاهی و شناخت دیگران ناتوان است، و این به سبب ناتوانی وی در متقاعد ساختن دیگران است؛ تأثیری که در گرو برخورداری از هنر سخنوری است. از کارهای مهمی که سیسرون در باب خطابه انجام داد، تبیین روش‌هایی است که خطیب باید به کار بندد و ویژگی‌هایی که خطیب، خود لازم است واجد آن باشد؛ خطیب باید صاحب دانش و ذوق و لطافت طبع و حافظه قوی باشد (سیسرون، ۱۹۶۷: ۱۶-۲۳). توجه دیگرگون وی به خطابه و بیان امتیازها و دقایق آن، سبب تفوق رویکرد خطابی در قرون وسطی و استفاده گسترده از آن در راستای اغراض کلامی و دینی شد.

۲-۶ خطابه در اندیشه گادامر

از فیلسوفان عصر حاضر که دیگر بار بحث خطابه را مطرح کرد و با تحلیلی نو، اعتباری تازه بدان بخشید، هانس گئورگ گادامر بود. گادامر معتقد بود در مباحث حوزه علوم انسانی، نمی‌توان دقت و یقینی را انتظار داشت که در مباحث ریاضی مطرح است (برونز، ۲۰۰۲: ۵۶). در واقع وی مخالف رویکرد دکارتی در این زمینه بود. گادامر اعتقاد داشت در حوزه علوم انسانی ما با امر محتمل (*probable*) سروکار داریم و در این عرصه، نباید حقیقت به معنای ریاضی آن را ملاحظه کرد. به عقیده او هرگاه امری را یقینی می‌انگاریم، در واقع احتمالی را مطرح می‌کنیم که پذیرفتنی‌تر از دیگر احتمال‌هاست. نقطه اختلاف گادامر و ارسطو در زمینه خطابه از همین جا برخاسته است. ارسطو همواره برهان را بر خطابه ارجح می‌دانست و هرچند رویکرد مثبتی نسبت به خطابه داشت، خطابه نزد او هیچ‌گاه اعتباری را نیافت که برهان داشت؛ لذا گادامر بر آن بود که نقد ارسطو موجب کاستن و جاهت علمی خطابه شده است.

از مشخصه‌های مهم دیدگاه فلسفی گادامر، توجه خاص به زبان است. گادامر (۲۰۰۷: ۹۰) اساساً مواجهه انسان را با هستی در زبان و با زبان می‌دانست و بر آن بود که اندیشه و تجربه و تعاملات انسان با هستی، آمیخته با زبان است. زبان در نگاه گادامر، نقشی بسیار فراتر از نشانه‌هایی قراردادی داشت و در چرخه فهم به طور فعال حضور داشت (همان، ۲۰۰۶: ۴۷۶). فهم از منظر گادامر، رخدادی (*event*) است حاصل گفت‌وگوی اثر و خواننده؛

بدین ترتیب وی نگاهی دیالکتیکی به فهم دارد و آن را صرفاً به خواننده و یا اثر منسوب نمی‌کند، بلکه متن با افق معنایی خاص خود و خواننده با افق معنایی دیگر، با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و فهم، حاصل امتزاج این افق‌هاست (همان: ۳۶۷).

نکته مهم دیگری که گادامر بدان پرداخت، آن بود که روش معهود در علوم تجربی راهکار درک همه حقایق نیست؛ زیرا برخی حقایق همچون فهمی که در علوم انسانی رخ می‌دهد، فرایندی منظم و تکرارپذیر نیستند که در چهارچوب روشی خاص درآیند. گادامر این نظر را مطرح کرد که در حوزه علوم انسانی به‌جای اثبات ادعا، با باورپذیری روبه‌رو هستیم و پیش‌تر گفتیم در خطابه نیز اقناع و باورپذیر ساختن، امر مطلوبی است (همان: ۴۷۹). بدین ترتیب، رویکرد گادامر به خطابه، جایگاه خطابه را در مقوله فهم و در حوزه علوم انسانی تغییر داد و اعتبار و شأنی علمی بدان بخشید.

۳. شاخص‌های اصلی خطابه

مهم‌ترین ویژگی‌ای که همواره از شاخص‌های اصلی خطابه به شمار رفته، اقناع مخاطب است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۳۵۵ b). ویژگی مهم دیگر، نظم و چینش خاصی است که باید در پیگیری موضوع و رسیدن به مقصد رعایت شود. به بیان سیسرون، خطیب لازم است یافته‌های خود را سامان دهد و هر بحثی را در جای مناسب خود بنهد و پس از تنظیم صحیح، به نیکویی بیان کند (دیکسون، ۱۳۸۹: ۲۹).

بیان غیرمستقیم: یکی از روش‌هایی که همواره خطابه‌گرایان از آن بهره جسته‌اند و از اصول خطابه نیز به شمار رفته‌است، به‌کارگیری روش‌های غیرمستقیم در بیان مطلب است. ارسطو و سیسرون و دیگر خطابه‌گرایان بر این امر تأکید داشته‌اند که در خطابه، دانستن آنچه قصد بیان آن را داریم، کافی نیست و نکته مهم‌تر چگونگی بیان آن مطلب است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۴۰۳ b). تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب و افاده نیکوتر معنای مورد نظر و آماده ساختن ذهنی او برای پذیرش منظور اصلی، امتیازاتی است که برای بیان غیرمستقیم ذکر شده‌است. بهره‌گیری از ابزارهایی مانند تمثیل و استعاره و اشعار و روایات مشهور و اموری از این دست که در خطابه به کار گرفته می‌شود، در همین راستاست.

عامه‌فهم بودن: در بیان مطلب و طرح یک اندیشه، همواره نمی‌توان از برهان‌ها و اصول دقیق منطقی بهره برد. این امر دلایل گوناگونی دارد؛ برای مثال، تفاوت ظرفیت

درک افراد و آگاهی‌های آنان و نوع مطلب. چنانکه پیش‌تر گفته شد، خطاب به واسطه در بر نداشتن احتجاجات خشک و دیریاب برهانی که برای همه مردم درک‌کردنی نیست، شیوه‌ای در بیان مطلب پیش می‌گیرد که عامه نیز به یاری روش‌هایی که در این رویکرد به کار می‌روند، قادر به فهم آن هستند. برای نمونه، توسل به تمثیل یا استفاده از عبارت‌های تأثیرگذار و مقدمه‌چینی در طرح موضوع اصلی سخن و اموری از این دست که در خطاب به کار گرفته می‌شوند، همگی در عامه‌فهم بودن آن مؤثرند.

التذاذ و تأثیرگذاری: از نکات مهمی که در خطاب و رویکرد خطابی مطرح است، التذاذ و تأثیرگذاری آن است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۴۰۳). شیوه‌های گوناگونی که در خطاب به کار گرفته می‌شود، زمینه‌ساز این تأثیرگذاری است؛ برای نمونه، یکی از اصول خطاب، فصیح و بلیغ سخن گفتن است؛ این امر خود در برانگیختن احساس پذیرش مخاطبان مؤثر است. از دیگر سو، استفاده از مثل‌ها و ذکر شواهد و مستندات مناقشه‌ناپذیر و... همگی در این زمینه نقش مهمی دارند.

اموری وجود دارند که با برهان نمی‌توان آن‌ها را استوار ساخت و درباره‌شان به یقین منطقی دست یافت. در علم منطق، به این امور، امور ظنی یا محتمل می‌گوییم. اما ظنی بودن این امور به معنای بیهوده بودنشان نیست. در واقع، به سبب محدودیت‌هایی که در دستگاه معرفتی انسان‌ها وجود دارد، در مواجهه با غالب امور نمی‌توانیم به یقین دست یابیم و ناگزیریم با بهره‌گیری از همین احتمال‌ها به زندگی ادامه دهیم. ضرورت بهره‌گیری از این امور محتمل، اندیشمندان را متوجه این نکته کرد که برای پذیرفته شدن این احتمال‌های قوی، باید راهکاری جست؛ این راهکار چیزی جز خطاب نیست. بدین ترتیب، خطاب سازکار باورپذیر ساختن امور محتمل برای مخاطبان است، به نحوی که آنان بتوانند مسائل اندیشه و زندگی خود را با بهره‌گیری از این امور حل‌وفصل کنند. برای نیل به این هدف، نظریه‌پردازان این عرصه به جست‌وجوی راهکارها و شیوه‌هایی پرداخته‌اند که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت.

۴. ابزارهای خطاب

از نظر ارسطو (۱۳۸۹: ۱۳۵۵) برخی از شیوه‌هایی که در خطاب به کار می‌رود، صرفاً به خطاب اختصاص ندارد، بلکه خطیب نیز مانند دیگران می‌تواند از آن‌ها برای رسیدن به

مقصود خود یاری گیرد؛ مانند بهره‌گیری از اسناد و شواهد. اما دسته دیگر، شیوه‌هایی است که خطیب باید ابداع کند و در راستای منظور خویش از آن‌ها بهره برد. توجه و تأمل اصلی ارسطو بر این دسته از ابزارهای خطابی است.

وی به سه شیوه اقناعی اشاره کرده‌است؛ شیوه نخست را به ویژگی شخصیتی خطیب نسبت می‌دهد. اینکه به طریقی سخن بگوید که اعتماد مخاطب به او جلب شود. دومین شیوه، قرار دادن مخاطب در چهارچوب ذهنی مورد نظر خود است. سومین شیوه، اظهار دلیل یا شبه‌دلایلی در سخن خود در راستای اقناع مخاطب است (ارسطو: ۱۹۹۱: ۱۳۵۶ a). ارسطو ویژگی‌های مختلفی را برای خطیب مطرح کرده‌است؛ برای مثال، داشتن اطلاعات وسیع در حوزه مورد نظر (همان: ۱۳۵۹ b). خطیب باید به نحوی سخن بگوید که مخاطبان باور کنند وی سعادتشان را می‌خواهد (همان: ۱۳۶۰ b). خطیب باید در حوزه مورد نظر، دانش کسب کند (همان: ۱۳۶۵ b). این‌ها برخی از شیوه‌هایی است که ارسطو در هر یک از انواع خطابه مشاوره‌ای (*deliberative*) و دادگاهی (*forensic*) و نمایشی (*epideictic*) به کارگیری آن‌ها را توصیه کرده‌است.

اما ارسطو به سبک‌های کلی اقناع که در همه انواع خطابه مشترک است نیز اشاره کرده و از آن میان تمثیل را مورد توجه خاص قرار داده‌است (همان: ۱۳۹۳ a). ارسطو مثال‌آوری را شیوه‌ای خواننده که طبیعت آن به استقرا - که پایه استدلال است - نزدیک است. می‌توان برای انواع مثال‌هایی که ارسطو برشمرده، دو دسته‌بندی کلی در نظر گرفت؛ آنهایی که ریشه در وقایع گذشته تاریخی دارد و دسته‌ای که برساخته خطیب است. مثالی که برساخته خطیب است، واقعیت تاریخی ندارد و خطیب با توجه به بحث، مطلبی را می‌گوید و بهره مناسب را از آن می‌برد.

این توجه ارسطو به تمثیل در خطابه، یادآور یکی از امتیازها و کارکردهایی است که برای خطابه لحاظ کرده و آن قابلیت به کارگیری خطابه در مواردی است که مخاطب توانایی درک استدلال‌های پیچیده و دقیق برهانی را ندارد.

این مطلب به میزان تأثیرگذاری سخن مربوط می‌شود. در این مبحث، ارسطو به استعاره پرداخته‌است. او ضمن اشاره به کارکرد فراوان استعاره، آن را عامل وضوح سبک و جذابیت و تشخیص دانسته که هیچ چیز جز استعاره قادر به ایجادش نیست (همان: ۱۴۰۵ a). البته وی به

لزوم انطباق استعاره با آنچه بر آن دلالت دارد، توجه ورزیده و نبود این هماهنگی را سبب آشکار شدن بی‌ربطی استعاره و ناکارآمدی آن برشمرده‌است (همان، ۱۳۸۹: ۱۴۰۵).
 سیسرون (۱۹۶۷: ۱۶-۲۳) ضمن برشمردن ویژگی‌های خاص برای خطیب - برای نمونه، لزوم برخورداری از دانش وسیع، آگاهی روان‌شناسانه، ذوق و لطافت طبع، حافظه قوی - به مسائل زبانی نیز توجه کرده‌است. سیرون استعاره را در آغاز روشی در مواجهه با کمبود واژه در بیان معنی مورد نظر خواننده که اندک‌اندک در راه زیبایی سخن به کار گرفته شد. وی به سه شیوه آرایش گفتار به وسیله کلمات اشاره کرده‌است؛ استفاده از کلمات نادر، ابداع واژگانی، استفاده از استعاره (شوبلاد، ۲۰۰۹: ۱۹). سیسرون (۱۹۶۷: ۱۵۵-۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷) استفاده از استعاره را گاه به ایجاز در کلام نسبت داده، ولی کارکرد مهم دیگری را برای آن برشمرده و آن لذت‌بخش بودن برای مخاطب است؛ زیرا ذهن مخاطب بی‌آنکه سرگردان شود، به معنای دیگری که مورد نظر است، هدایت می‌شود (همان).
 توجه ارسطو و سیسرون به نقش تمثیل و استعاره در خطابه، بسیار اهمیت دارد؛ این دو متفکر نشان دادند که چگونه می‌توان از تمثیل و استعاره در راستای اقناع مخاطب بهره برد. دیدگاه زبان‌شناس ایرانی، عبدالقاهر جرجانی، نیز در خصوص تمثیل و استعاره چنان بدیع و موفق بوده که به اعتراف صاحب‌نظران، با تحلیل‌های معاصر مقایسه‌کردنی است (ابودیب، ۱۳۸۴: ۲۴ و ۲۳۱؛ صفوی، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۷).

۵. استعاره و تمثیل از منظر عبدالقاهر جرجانی

عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ ه.ق) از اندیشمندان مسلمان حوزه بلاغت، با هدف اثبات اعجاز قرآن از منظر شیوه‌های بلاغی، مباحث مهمی طرح ساخت. از مهم‌ترین نکاتی که او بارها در *دلایل الاعجاز* مطرح کرده، رجحان استعاره و تمثیل بر بیان صریح است؛ البته نکته مهم، دلیل این رجحان است. وی استفاده از این شیوه را موجب افزایش زیبایی و لطف سخن خواننده‌است؛ همچنان که وزن و وقار کلام را نیز می‌افزاید (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۷).
 دلیل دیگری که جرجانی، تأکید و توجه ویژه‌ای به آن داشته، اثبات معنی در شیوه تمثیل و استعاره است. پیش از پرداختن به این مسئله، دو نکته را یادآوری می‌کنیم که با توجه به موضوع بحث، قابل ذکرند: نکته نخست، تأکید ویژه‌ای است که جرجانی در مباحث فصاحت و بلاغت بر معنی دارد. دیگر آنکه وی در طرح مباحث، بیش از آنکه به چیستی

صنایع بلاغی و تعریف آن‌ها بپردازد - چنان‌که در بیشتر کتاب‌های این حوزه متداول است - به تحلیل آنچه در پس کاربرد این صنایع رخ می‌دهد، پرداخته است؛ اینکه چه فرایندی در کاربردهای بلاغی صورت می‌گیرد که موجب مزیت و استواری کلام می‌شود.

علت برتری استعاره و تمثیل در افاده مقصود، به فرایند اثبات معنی مربوط است که در شیوه استعاره یا تمثیل رخ می‌دهد، درحالی‌که بیان صریح، فاقد چنین اثباتی است؛ برای نمونه، در وصف یک پهلوان می‌گوییم، شیری بود^۱. این شیوه، تنها بر داشتن صفت شجاعت در قهرمان دلالت نمی‌کند، بلکه تأیید و تثبیتی است بر این شجاعت او؛ چراکه محال است شیر، صفت شجاعت را نداشته باشد. اما اگر برای بیان این مطلب، به جای بیان استعاری، از بیان مستقیم تشبیهی استفاده می‌کردیم و می‌گفتیم او را مردی مانند شیر یافتیم، اثبات و قطعیت سخن از دست می‌رفت و شجاعت به مثابت صفتی مطرح می‌شد که سخن بر سر بودن و نبودنش بود، نه وجوبش (همان: ۱۱۹). جرجانی این اثبات معنی را که در شیوه بیان غیرمستقیم رخ می‌دهد، نوعی متقاعد ساختن مخاطب از راه ذهنی و به شیوه‌ای ظریف و بلاغی در نظر گرفته است؛ در صورتی‌که سخن صریح، چنین قابلیت‌هایی ندارد. تمثیل هم از این نظر، کارکردی مشابه استعاره دارد؛ یعنی با اثبات معنی، راه تردید را بر مخاطب مسدود می‌کند و با تصویری که در زمینه موضوعی خاص برای مخاطب ایجاد می‌کند، او را به نوعی یقین می‌رساند (همان). ابودیوب (۱۳۸۴: ۱۰۲-۱۰۶) در بررسی تمثیل از منظر جرجانی و نحوه عملکرد آن در راستای چگونگی به یقین رساندن مخاطب، دلایلی مطرح کرده که بیشتر رنگ روان‌شناختی دارد؛ برای مثال، تمثیل امری ذهنی را نمایشی می‌سازد و روح به درک صورت و معنای مجسم، راغب‌تر است تا امر ذهنی و نیز تمثیل با ایجاد تصویری مجسم در مخاطب سبب می‌شود مخاطب از طریق نوعی حس صمیمیت با تصویر ایجادشده، منظور مخاطب را آسان‌تر دریابد، و سرانجام اینکه اصلاً صرف عمل درک بصری از راه تمثیل، خود یقین و حالتی تازه از آگاهی ایجاد می‌کند. جرجانی (۱۳۶۸: ۵۲۶ و ۵۲۷) مزیت اصلی کلامی را که در آن استعاره و تمثیل است، به طریق اثبات معنی مورد نظر گوینده مربوط دانسته است.

۱. مثال، برگرفته از نمونه‌ای است که جرجانی ذکر کرده است.

از دیگر نکات مهمی که جرجانی در زمینه استعاره مطرح کرده، انتقال معنی لفظ در استعاره است و نه انتقال لفظ. ارسطو (۱۳۸۸: ۱۴۵۷) استعاره را «انتقال اسم چیزی به چیز دیگر» خوانده است. جرجانی (۱۳۸۹: ۲۱) در تعریف استعاره آورده است: «استعاره این است که واژه‌ای در هنگام وضع لغت اصلی شناخته شده باشد... و شاعر یا غیرشاعر این واژه را در غیر آن معنی اصلی به کار گیرد و این معنی را به آن لفظ منتقل سازد». جرجانی با توجه به فرایندی که در استعاره رخ می‌دهد، آنچه را در استعاره انتقال می‌یابد، معنی لفظ دانسته است، نه خود لفظ.

۶. متن عرفانی

متون عرفانی آثاری هستند که شیوه سلوک عرفانی و دقایق آن را در راه رسیدن به معرفت الهی بیان می‌کنند. آنچه در این متون مطرح می‌شود، معمولاً در سه حوزه کلی قرار دارد؛ دسته‌ای از این مباحث، به مسائل نظری و اصول عقاید مربوط است. دسته دیگر، مکاشفات و حالاتی است که از عارفان نقل می‌شود و در راستای تنبه و یا بیان جایگاه بلند صوفیان مطرح است. دسته دیگر که شاید سهم بیشتری از متون عرفانی به آن اختصاص یافته است، بیان راهکارهای عملی برای سلوک است، همچون آموزه‌هایی که در توبه و خلوت و خلوص بیان می‌شود.

نکته دیگری که لازم است در پیگیری بحث بدان توجه داشته باشیم، اینکه در عرفان و باورهای عرفانی، با اموری برهان‌ناپذیر روبه‌رو هستیم؛ اموری که در چهارچوب استدلال‌های برهانی مطرح نمی‌شوند. نکته‌ای که در متون عرفانی مکرر بدان اشاره شده، ناکارآمد دانستن استدلال و شیوه‌های استدلالی در حوزه عرفان است. مولوی (۱۳۸۲: ۹۷) تمثیلی مشهور در این زمینه به کار بسته است:

افکنند در قعر، یک آسپیشان	صد هزاران اهل تقلید و نشان
قایم است و جمله پر و بالشان	که به ظن، تقلید و استدلالشان
درفتند این جمله کوران، سرنگون	شبهه‌ای انگیزد آن شیطان دون
پای چوبین سخت بی‌تمکین بود...	پای استدلالیان چوبین بود
آن عصا کی دادشان بینا جلیل	این عصا چه بود قیاسات و دلیل

بیشتر مفاهیمی که در عرفان و متون عرفانی از آن‌ها سخن به میان می‌آید، از سنخ مفاهیمی است که با استدلال‌های عقلی، راهی به درکشان نیست. در متون عرفانی به این

موضوع توجه و تصریح شده است، چنان که هجویری (۱۳۸۴: ۴۸۹) در این باره آورده است: «چیزی که حقیقت آن اندر عقول ثبات نیابد، زبان از آن چگونه عبارت کند؟ الا به معنی جواز». در متون عرفانی لازم است از زبان به شکلی هنرمندانه و آگاهانه استفاده شود تا هم محتوای آن، که امری متعالی و روحانی است بتواند به نوعی در ظرف زبان بیان شود و هم مخاطب، توانایی درک آن معارف را به واسطه نوع بیان داشته باشد؛ زیرا اگر گوینده نتواند برای معنای دیرپاب عرفانی از زبان مناسب استفاده کند، مخاطب هم از فهم آن معنای بازمی‌ماند. چنانکه شمس تبریزی (۱۳۷۷: ۷۱) به زیبایی اشاره کرده است: سخن گو لازم است در بیان این مفاهیم، سخن خود را به شکلی خرد کند تا مخاطب دریابد. از این رو در متون عرفانی و مواردی که مفاهیمی از این دست، مورد نظر است، باید رویکردی غیر از استدلال برهانی مطمح نظر قرار گیرد. با توجه به شیوه‌هایی که در متون عرفانی در بیان آموزه‌ها و مفاهیم عرفانی به کار گرفته شده و نیز مطالبی که پیش‌تر آمد، به نظر می‌رسد در متون عرفانی، مسئله اقتناع مخاطب مورد توجه است؛ زیرا محتوای این آموزه‌ها برهان‌ناپذیرند و از طرفی گوینده، گزیری از نشر آموزه‌های عرفانی و بیان معارف ندارد؛ از همین رو لازم است سخن خود را به طریقی مطرح سازد که هم درک و هم پذیرفته شود. به دیگر سخن، عارف ناگزیر است ادعای خود را باورپذیر سازد تا مخاطب قانع شود و سخنش را بپذیرد.

۱-۶. ویژگی‌های خطابی در متون عرفانی

ویژگی‌هایی در متون عرفانی به چشم می‌خورد که می‌توان آن‌ها را ذیل گونه خطابی جای داد؛ از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

از ویژگی‌های مفاهیمی که در متون عرفانی مطرح می‌شوند، بیان‌ناپذیر بودن است؛ یعنی ماهیت مطالب این حوزه به آسانی وصف‌شدنی نیست؛ زیرا به ساحت‌هایی فراتر از عالم ماده و امور ملموس و مشهود تعلق دارد و زبان از بیان آن‌ها قاصر است:

آن دو اشتر نیست آن یک اشتر است	تنگ آمد لفظ، معنی بس پر است
لفظ در معنی همیشه نارسان	ز آن پیمبر گفت: قد کلّ لسان

(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

بیان‌ناپذیر بودن مفاهیم عرفانی و دشواری‌ای که گوینده در انتقال آن آموزه‌ها از

رهگذر زبان پیش رو دارد، نکته‌ای است که در بسیاری از متون این حوزه بدان تصریح شده‌است؛ چنان‌که در *گلشن راز* آمده‌است:

ندارد عالم معنی نهایت کجا بیند مر او را لفظ غایت
(شبستری، ۱۳۸۱: ۹۲)

در *مقالات شمس*، بارها به تنگنای سخن در برابر معنی و دشواری بیان مفاهیم عرفانی در قالب زبان اشاره شده‌است (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۶۸).

از طرف دیگر، هر اندیشه و تفکری به هر حال ناگزیر است در قالب زبان مطرح شود. جرجانی (۱۳۶۸: ۱۰۶) قرن‌ها پیش، به این امر توجه کرد و آنجا که از جایگاه ویژه معنی، در نظم کلام سخن گفت، این مطلب را به اشاره مطرح ساخت.

بسیاری از عارفان، از رهگذر معرفت و فرزاندگی‌ای که در مسیر متعالی زیستن به آن دست یافته بودند، میل به خاموشی داشتند و از گفتن دوری می‌جستند، اما از طرفی، به واسطه رسالتی که در راهنمایی دیگر انسان‌ها برای خود قائل بودند، سخن می‌گفتند و می‌کوشیدند علاوه بر رفتار و مشی خود، زبان نیز یاریگر انتقال معرفت مورد نظرشان باشد. با توجه به محدودیت زبان، آنان شیوه‌ای را به کار می‌گرفتند که مؤثر باشد؛ چنان‌که به تعبیر شیخ محمود شبستری (۱۳۸۱: ۹۲) از شیوه تمثیل بهره می‌گیرند:

معانی چون کند اینجا تنزل ضرورت باشد آن را از تمثیل
هرآن معنا که شد از ذوق پیدا کجا تعبیر لفظی یابد او را
چو اهل دل کند تفسیر معنی به ماندی کند تعبیر معنی

علاوه بر اینکه ظرف زبان برای معانی عرفانی تنگ است و کوتاه، نکته دیگری مطرح می‌شود؛ اینکه به طور کلی مفاهیم و آموزه‌های عرفانی در شمار مفاهیم و تجربه‌های هر روزه انسان‌ها نیستند و سنخی خاص از معانی‌اند که عموم انسان‌ها به سختی درک می‌کنند. از همین رهگذر است که در متون عرفانی، مخاطب برای درک آموزه‌ها و حقیقت سخن، به تهذیب درون و پرورش ابعاد روحانی وجود خود فراخوانده شده‌است، وگرنه از درک معنی باز خواهد ماند (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۸۴).

آنچه گفته شد، مقدمه‌ای بود بر دومین ویژگی مفاهیم عرفانی، یعنی دیرپاب بودن آن‌ها. درک مباحث عرفانی به آسانی صورت نمی‌گیرد و فهم آن‌ها دشوار است. در متون عرفانی بارها به این نکته اشاره شده‌است:

ای دریغا عرصه افهام خلق سخت تنگ آمد ندارد خلق، حلق
(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۴۱)

شمس تبریزی (۱۳۷۷: ۹۴) در خلال سخنان خود بارها به فهم مضامین عرفانی توجه کرده و به این نکته اشاره ورزیده که آموزه‌های عرفانی، مفاهیمی دیرپاب‌اند و افراد برای درک آن با دشواری روبه‌رو هستند؛ چنان که افراد به واسطه ناآگاهی از حقیقت این سخنان، ممکن است برداشت نادرستی از آن‌ها داشته باشند.

چنان که گفته شد، آنچه در راه شناخت راستین آموزه‌های عارفانه توصیه شده، ایمان واقعی و زدودن کدورت‌های نفسانی از دل و جان است. مولوی (۱۳۸۲: ۶۵۷ و ۶۵۸) تهذیب نفس را راه درک راستین معارف می‌داند و می‌گوید:

پس چو آهن گرچه تیره‌هیکی	صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی
تا دلت آینه گردد پر صور	اندر او هر سو ملیحی سیم‌بر...
جان مردم هست مانند هوا	چون به گرد آمیخت، شد پرده‌ی سما
مانع آید او ز دید آفتاب	چون که گردش رفت، شد صافی و ناب

هرچند دشواری‌هایی در راه بیان مفاهیم عرفانی، به واسطه بیان‌ناپذیر بودن و دیرپاب بودن وجود دارد، لازم است این مفاهیم و معارف، انتقال یابد و جامعه لفظ پوشد. چنانچه عبدالقاهر نیز اشاره کرده، هر اندیشه و معنایی لازم است در غالب الفاظ سامان یابد و به مخاطب عرضه شود. اینجاست که استعاره و تمثیل، راهی برای بیان اموری است که به صراحت نمی‌توان از آن‌ها سخن گفت و دشواری و بیان‌ناپذیر بودن و در دسترس نبودن الفاظی که دقیقاً معنای منظور را افاده کند، گوینده را بر آن می‌دارد تا از فنون و شیوه‌هایی کمک گیرد و بکوشد معنای خویش را به نیکی بیان کند تا در گام بعد و پس از بیان مطلب، مخاطب نیز آن را دریابد. استعاره و تمثیل از صنایعی هستند که در این زمینه کاربرد بسیار دارند و سبب می‌شوند مخاطب از راه ایجاد قرینه میان معنای ظاهری کلام، به معنای دیگری که گوینده بدان نظر دارد، راه یابد و آن را نیکوتر و صحیح‌تر درک کند. مولوی (همان: ۷۳۰) نه‌تنها این امر را در جای‌جای مطالب خویش به کار بسته، که به روشنی به کارکرد این شیوه در راه درک آنچه منظور اوست، اشاره کرده‌است:

این مثل چون واسطه‌ست اندر کلام واسطه شرط است بهر فهم عام

از همین رو هدفی که در پس به‌کارگیری شیوه‌های گوناگون ادبی در متون عرفانی وجود دارد، بیان دقیق‌تر و بهتر مضمون است؛ چنان‌که از رهگذر کاربرد شیوه تمثیل، مفاهیم مورد نظر به شکلی ملموس‌تر و آسان‌تر به مخاطب منتقل شود. شمس تبریزی (۱۳۷۷: ۳۷۹) به جایگاه مهم تمثیل در آموزش و انتقال نکات تربیتی به مخاطبان آگاه بود، وی علاوه بر استفاده از انواع شیوه‌های تمثیل، به صراحت به کارکرد تمثیل در سخن و هدفی که در انواع مثل‌آوری‌های خود می‌جسته، اشاره کرده‌است.

جرجانی (۱۳۶۸: ۳۳۱) ویژگی‌های مهمی را برای استعاره و تمثیل برشمرده‌است. وی در کلام را به دو دسته تقسیم کرده‌است؛ نوع اول، کلامی است که با دلالت لفظ تنها، به مقصود گوینده راه می‌یابیم و نوع دیگر، کلامی است که به واسطه دلالت لفظ تنها، مقصود اصلی گوینده آشکار نمی‌شود و علاوه بر معنای لغوی واژه به‌کارگرفته‌شده، لازم است دلالت دومی را دریافت که غرض اصلی گوینده در آن نهفته‌است. استعاره و تمثیل، محور چنین کلامی است. این کارکرد استعاره و تمثیل در کلام، که جرجانی توجه خاصی بدان دارد، در متون عرفانی - چه برای گوینده و چه مخاطب - بسیار مهم و سودمند است. او برای درک نیکوتر مخاطب از آنچه مراد وی از معنی بوده، تفکیکی میان معنی کلام و معنی قائل شده و مخاطب را به توجه به این امر فراخوانده‌است: «مقصود از معنی کلام، همان معنی ظاهر لفظ است و همان است که بدون واسطه به آن ارتباط می‌یابیم. و مقصود از معنی معنی این است که از لفظ معنایی را می‌فهمیم و سپس آن معنی ما را به معنای دیگری سوق می‌دهد» (همان: ۳۳۲). جرجانی در موضعی دیگر، از ضرورت توجه به دلالت معنایی در امر بلاغت سخن گفته و به لزوم روشن‌گر بودن و بسندگی دلالت نخست برای رسانیدن مخاطب به معنای دوم پرداخته‌است. وی این امر را در فهم نیکوتر و آسان‌تر مخاطب، مهم دانسته‌است (همان: ۳۴۱). چنان‌که این امر در فهم متون عرفانی و در میزان چگونگی درک مخاطب از مفاهیم عرفانی نیز مورد توجه است؛ برای مثال، مولوی در بیان جایگاه بلند اولیای خدا و توجه و محافظت حق از آن‌ها و عواقب تعرض به آنان، تمثیلی به کار برده تا مخاطب جان‌کلامش را به نیکی دریابد. در بیان این مطلب، مولوی (۱۳۸۲: ۲۴۳-۳۴۵) از تمثیل گرسنگانی بهره برده که در رفع نیاز خویش بچه فیلی شکار کردند و دریافتند که مادر از دور در کمین آزاردهندگان است:

لیک الله الله ای قوم جلیل	تا نباشد خوردتان فرزند پیل...
بس ضعیف‌اند و لطیف و بس سمین	لیک مادر هست طالب در کمین...
اولیا اطفال حق‌اند ای پسر	غایبی و حاضری بس باخبر...
گفت اطفال من‌اند این اولیا	در غریبی فرد از کار و کیا
از برای امتحان خوار و یتیم	لیک اندر سر من یار و ندیم...

نمونه‌هایی از این دست، در متون عرفانی بسیار است؛ گوینده به یاری تمثیل، مطلب مورد نظر خویش را به روشنی و استواری به مخاطب انتقال می‌دهد و مخاطب را به واسطه شیوایی تمثیل نوع کلام خویش، به پذیرش آن فرامی‌خواند.

۷. نتیجه

این شیوه سخن گفتن، در بیشتر متون عرفانی کاربرد گسترده‌ای دارد. عطار با بهره‌گیری وسیع از این شیوه بیان، بسیاری از آموزه‌های عرفانی را از رهگذر تمثیل بیان کرده‌است. با توجه به آنکه ردیابی دقیق این شیوه بیان در متون عرفانی گوناگون می‌تواند موضوع پژوهش دیگری باشد، مواردی که ذکر شد، تنها نمونه‌هایی از به‌کارگیری این شیوه در متون عرفانی برای پیگیری بحث بود.

عارفان بارها اشاره کرده‌اند که آنچه بیان می‌کنند، برهان‌پذیر نیست و فقط با ایمان به سخنان آنان می‌توان همراهشان شد. ضمن آنکه در متون عرفانی، از استعاره و تمثیل بسیار استفاده شده‌است. خطابه، تاریخ پرفرازونشینی داشته، ولی همواره چند عنصر در ماهیت آن ثابت بوده است: الف) بیان‌کننده امر محتمل و برهان‌ناپذیر است؛ ب) نتیجه آن اقناع مخاطب است؛ ج) برای رسیدن به مقصود، از فنون خطابی همچون تمثیل و استعاره بهره برده می‌شود. با ملاحظه مطالب مطرح‌شده می‌توان سخن عارفان را از سنخ خطابه دانست.

منابع

- ابودیب، کمال (۱۳۸۴)، *صور خیال در نظریه جرجانی*، ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت ارشاد.
- ارسطو (۱۳۸۸)، *هنر شعر*، ترجمه سهیل محسن افغان، تهران، حکمت.
- ارسطو (۱۳۸۹)، *فن خطابه*، ترجمه پرخیده ملکی، تهران، اقبال.
- افلاطون (۱۳۴۹)، *مجموعه آثار افلاطون*، ترجمه رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، چاپخانه بیست‌وپنجم شهر یور (شرکت سهامی افست).

بریه، امیل (۱۳۷۴)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه علی مراد داوودی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، *دلایل الاعجاز فی القرآن*، ترجمه سیدمحمد رادمش، تهران، آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۸۹)، *اسرار البلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، تهران، دانشگاه تهران.

دیکسون، پیتر (۱۳۸۹)، *خطابه*، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.

شبیستری، محمود بن عبدالکریم (۱۳۸۱)، *گلشن راز*، تصحیح و پیشگفتار و توضیحات از حسین الهی قمشه‌ای، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.

شمس تبریزی (۱۳۷۷) *مقالات شمس*، تصحیح و تعلیق از محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.

صفوی، کوروش (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری.

مظفر، محمدرضا (۱۴۰۴)، *منطق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، حکمت.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۲)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، هرمس.

وایشه، آ (۱۳۸۹)، *زبان‌شناسی و ادبیات*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.

هجویری، ابوالحسن (۱۳۸۴)، *کشف‌المحجوب*، مقدمه و تصحیح و تعلیق از دکتر محمود عابدی، چاپ دوم، تهران، سروش.

Aritotle, *Rhetoric*, translated by W. Rhys Roberts in *The Complete Works of Aristotle* ed. Jonathan Barnes, Published by Princeton University Press, (1991) pp 1354-1420.

Bruns Gerald. (2002) *'The Hermeneutical anarchist: phronesis, rhetoric and the experience of art' in Gadamer's Century*, Massachusetts Institue of Technology.

Clark, Donald Lemen (1922). *Rhetoric And Poetry In The Renaissance*. Colombia University Press.

Cicero (1967). *De Oratore 1 & 2*. translated by E. W Sutton. London: Harvard University Press.

Cicero (2006). *De Inventione*, Easu Read Large Edition. <www. Read How You Want. com>.

Gadamer Hans Georg. (2006). *Truth and Method*. translation revised by joel Weinsheimer and Donald G. Marshal, Continuum Publishing Group.

Gadamer Hans Georg (2007) *The Gadamer Reader: A Bouquet of the Later Writings*, edited by Richard Palmer. North Western University Press.

Kerferd G. B. (1999), *The Sophistic Movement*, Cambrige University Press.

Lonnone, A. Pablo (2001). *Dictionary of World Philosophy*, Routledge.

Sjöblad, Aron (2009). *Metaphors Cicero lived by*. Centre for Languages and Literature Lund University.

Worthington Ian, (2010). *A Companion to Greek Rhetoric*, Willey-Blackwell.

Walker, Jeffrey (2000). *Rhetoric and Poetics in Antiquity*, Oxford University Press.